

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که بعضی از اصولیین قائلند به اینکه، امر به شیء عین نهی از ضد عام است، کلام در بررسی این نظریه است. بینیم کسانی که میگویند امر به شیء عین نهی از ضد عام است، اولاً: مقصود اینها چیست؟ و ثانیاً: دلیل بر این مدعا چیست؟ و ثالثاً: آیا این مطلب قابل قبول است یا خیر؟ عرض کردیم که قائلین به این نظریه در بین متأخرین، عمدتاً صاحب فصول و صاحب هدایة المسترشدين است و با مراجعه به عبارت اینها آنچه که استفاده می شود این است که اینها نمی خواهند بگویند که ما دارای دو تکلیف و دو طلب هستیم و این دو تکلیف و دو طلب عین یکدیگر است بلکه بر حسب آن تصریحی که هدایة المسترشدين نموده در ما نحن فیه، مراد این است که یک تکلیف وجود دارد؛ لکن مستفاد از امر همان مستفاد از نهی است. یعنی اگر مولا امر بکند به یک شیء آنچه که از این امر استفاده می شود با آنچه که از نهی از شیء استفاده می شود یکسان است و علی السویه است و در این رابطه کلام محقق نائینی را بیان کردیم و کلام ایشان را مورد مناقشه قرار دادیم مجموعاً در این بحث چند مطلب به عنوان اساس این بحث مطرح است که ما اگر این چند مطلب را مورد توجه قرار بدهیم بحث برای ما روشن می شود:

۱-اولین مطلب:

این است که مراد از نهی چیست؟ کسانی که می گویند امر به شیء عین نهی از ضد است این نهی را ما دو گونه می توانیم تفسیر کنیم:

۱-تفسیر اول:

این است که بگوئیم مراد از نهی طلب ترک است آن وقت ضد خودش به معنای ترک است نهی از ضد عام یعنی طلب ترک التکرک و طلب ترک التکرک همان فعل است.

۲-تفسیر دوم:

این است که ما بیائیم و بگوئیم که مراد از نهی طلب ترک نیست مراد از نهی همان زجر عن الفعل است که این مبنای دوم است شما وقتی به باب نواهی می رسید وقتی که می خواهید نهی را از نظر اصطلاحی معنا کنید می گوئید یک مبنا در بین اصولیین این است که نهی عبارت از طلب ترک است مبنای دوم این است که نهی عبارت از زجر از فعل و منع از فعل است. این دو مبنا در این بحث و در اینجا تاثیر بسزائی دارد یعنی اگر کسی مبنای اول را قائل شد عینیت را می تواند قائل بشود البته باز نیاز به یک قیود دیگر دارد. اگر کسی آمد در باب نهی گفت نهی یعنی طلب التکرک امر به شیء می شود عین نهی از ضد عام عینیت روی این مبنا امکانش است و راهش باز است اما روی مبنای دوم اگر کسی آمد گفت نهی عبارت از زجر از فعل است (زجر یعنی منع) حقیقت نهی را منع از فعل قرار داد اینجا دیگر هیچ وقت امر به شیء عین نهی از ضد عام نمی تواند باشد. اگر کسی مبنای دوم را قائل شد این حرف هدایة المسترشدين که مستفاد از امر همان نهی از ضد عام است این حرف باطلی است برای اینکه دو معنا است یکی طلب فعل است یکی منع از ترک فعل است این دو تا معنا بینشان کمال بینونت وجود دارد؛ اما اگر آمدم گفتیم نهی عبارت است از منع و زجر مفهوم منع و زجر یک مفهومی است کاملاً در مقابل طلب.

در عرف وقتی به شما بگویند مولا طلب کرد یا بگویند مولا منع کرد دو معنای کاملاً مختلف است در این مبنای دوم در باب نواهی می گویند اصلاً نگوئید نهی به معنای طلب است وقتی مولا نهی می کند یعنی دارد طلب می کند نه بر طبق این مبنای دوم که نهی حقیقتش عبارت از زجر به معنای زاجریت و مانعیت جلوگیری کردن است این معنا یک معنایی است که کاملاً با معنا و

مفهوم طلب بینشان تغایر و بینونت وجود دارد.

بنا براین پس کسانی که می خواهند قائل شوند به اینکه امر به شیء عین نهی از ضد عام است حقیقت نهی هم طلب است. منتهی در امر، طلب فعل است در نهی، طلب التکرار است.

روی این مبنا مثل صاحب هدایة المسترشدين، می تواند بگوید مولا چه طلب فعل کند و چه طلب ترک ضد فعل را فرقی نمی کند.

اما روی مبنای دوم:

که ما بیائیم بگوئیم حقیقت نهی عبارت است از زاجریت و مانعیت. یعنی اصلاً گفتیم مفهوم دارد درحقیقت نهی دیگر چیزی به عنوان طلب ما نداریم، اینجا دیگر نمی شود گفت امر به شیء عین نهی از ضد عام است. امر طلب است نهی مانعیت است و بین این دو تا بینونت وجود دارد. آنوقت روی این مبنای دوم فرقی نمی کند که ما نزاع را به قول مرحوم نائینی در جایی قرار بدهیم که دو تا انشاء و دو تا حکم است.

بگوئیم آیا این دو تا انشاء احدهما عین دیگر هست یا عین دیگر نیست؟ یا اینکه بیائیم بگوئیم یک انشاء داریم، این یک انشاء هم بخواهد مصداق برای امر باشد و هم مصداق برای نهی از ضد عام باشد روی مبنای دوم که بگوئیم حقیقت نهی مانعیت است زاجریت است روی این مبنا اصلاً بین امر و نهی تفاوت بسیار فراوانی وجود دارد. این یک جهت در تحقیق بحث.

2- جهت دوم:

این است کسانی که می گویند آیا امر به شیء عین نهی از ضد عام است یا نه؟ باید ببینیم مرادشان از این امر و نهی چیست؟ آیا مرادشان انشاء لفظی است؟ یا مرادشان انشاء واقعی و لفظی است؟ که از آن انشاء واقعی تعبیر می کنند به طلب لفظی.

مثل مرحوم آخوند خراسانی دارند آیا طلب انشائی را اراده می کنند یا طلب نفسی را؟ اگر بگوئیم بحث در مقام انشاء است اگر در مقام انشاء لفظی باشد بین کلمه صل و کلمه لا تترك الصلاة از نظر انشاء لفظی بینشان فرق وجود دارد.

صل و لا تترك الصلاة از نظر انشاء لفظی اینها دو تا انشاء هستند به عرف بگوئیم مولا گفته صل مولا گفته لا تترك الصلاة اینها از نظر انشاء لفظی یکی هستند عین هم هستند یا غیر یکدیگر؟ می گویند اینها دو تا هستند دو تا انشاء است دو تا انشاء مغایر است. بین آنجائی که مولا بگوید صل، چند دقیقه بعد بگوید صل، عرف می گوید این صل همان صل اولی است؛ اما تاکید برای اولی است اما آنجائی که بعد از صل اول بگوید لا تترك الصلاة اینجا می گوید این یک انشائی است مغایر با آن انشاء.

پس کسانی که قائل به عینیت هستند اگر مرادشان در مقام، انشاء لفظی باشد، این حرف باطل است اما اگر مرادشان طلب نفسی و مرادشان همان واقع باشد انشاء واقعی باشد این برمی گردد به این که باز ما حقیقت نهی را یا طلب بدانیم یا حقیقت نهی را زجر بدانیم؟

اگر قائلین به عینیت مرادشان از انشاء، انشاء واقعی باشد اولاً بگویند کاری به لفظ و انشاء لفظی ما نداریم واقع را ما داریم میگوئیم و ثانیاً نهی را هم حقیقتش طلب بدانیم قول به عینیت تثبیت می شود. قول به عینیت با این توضیحی که عرض کردیم مبتنی بر دو مبنا است یک مبنا این است که مراد از انشاء یعنی امر و نهی انشاء لفظی نباشد.

مبنای دوم این است که حقیقت نهی هم، حقیقت طلب باشد و زاجریت و مانعیت نباشد لذا قول به این که امر به شیء عین نهی از ضد عام است مبتنی است بر این دو تا مبنا و باید در جای خودش که در بحث نواهی است بحث شود آنجا ببینیم آیا حقیقت نهی، واقع نهی، عبارت از طلب است؟ یا واقع نهی عبارت است از زاجریت؟ پس روشن شد که در مقام انشاء لفظی بین این دو تا کمال تغایر وجود دارد.

در اینجا بالاخره شما اگر سؤال بفرمایید که بحث در جایی است که دو حکم داریم؟ یا دوتا تکلیف داریم؟ یا یک تکلیف؟ عرض کردیم آنچه که از کلام قائلین به عینیت استفاده می شود و عبارتش را هم آن روز خواندیم بحث در جایی است که یک تکلیف است یک حکم است قائل به عینیت می گوید اگر مولی ترک چیزی را حرام کرد یعنی فعلی را واجب کرده اگر فعل یک چیزی را واجب کرد یعنی ترکش را حرام کرده قائل به عینیت یک چنین چیزی را قائل است.

حالا آن نکته ای که خیلی واضح است این است که اگر کسی بگوید در جایی که مولا امر به شیء کرده همین مولا در لوح محفوظ هم نهی از ضد عام دارد به عنوان یک حکم دوم و تکلیف دوم آیا چنین چیزی امکان دارد؟ می گوئیم خیر اگر چنین

چیزی درست باشد معنایش این است که اگر کسی نمازش را نخواند بگوئیم این، دو عقاب باید بشود؛ یک عقاب برای ترک واجب و عقاب دوم برای فعل حرام.

اگر کسی بگوید در شریعت هر جا مولا امری به شیئی کرده همان جا مولا در لوح محفوظ و لوح واقع نهی از ضد آن را هم کرده این معنایش این است که در هر واجبی اگر کسی ترک واجب کرد دو تا عقاب باید داشته باشد و این واجب البطلان است. روز قیامت تارک الصلاة را عقاب نمی کنند برای اینکه فعل حرام انجام داده تارک الصلاة فعل حرام انجام نداده.

قائلین به عینیت مثل صاحب فصول صاحب هدایة المسترشدين فقهای دیگر همه قائلند به این که کسی که تارک الصلاة است عقابش بر ترک نماز است بر ترک واجب است نه بر فعل حرام بنا بر این اگر قائل به عینیت بگوئیم ما در تمام مواردی که امر داریم نهی از ضد هم داریم و مقصودش این باشد که ما دو تا حکم داریم دو تا تکلیف داریم این بطلانش خیلی روشن است برای اینکه لازمه اش این است که کسی که آمد ترک کرد نماز نخواند دو تا عقاب بکنند و این واجب البطلان است.

مرحوم آخوند خراسانی در کفایه نسبت به قول به عینیت ایشان عینیت را رد می کنند البته نه به این بیان و نه به این تفصیلی که ما بیان کردیم .

جواب مرحوم آخوند خراسانی از قول به عینیت:

ایشان می فرماید قائل به عینیت فقط روی یک فرض برای ما قبول است و آن فرض این است که اگر مرادش این باشد یک تکلیف است یک طلب است این یک تکلیف و یک طلب اولاً و بالذات نسبت داده می شود به وجود و ثانیاً و بالعرض نسبت داده می شود به ترک.

می گوئیم صلاة یعنی وجوب عمل به صلاة این طلب به صلاة وقتی نسبت داده بشود، می شود امر وقتی نسبت داده بشود به ترک صلاة می شود نهی.

ایشان می فرماید اگر قائل به عینیت چنین چیزی را اراده کند که یک تکلیف حقیقتاً و بالذات به وجود نسبت داده شود مجازاً و بالعرض به ترک نسبت داده شود می فرماید اینجا قول به عینیت اشکالی ندارد منتهی خود مرحوم آخوند خراسانی هم در یک فافهم دارند که این فافهم اشاره دارد به اینکه این بیان با بیان قائلین به عینیت سازگاری ندارد.

آنها نمی خواهند نسبت مجازی در اینجا درست کنند عرض کردیم کلام هدایت المسترشدين را دقت بفرمایید در هدایه می گوید هیچ فرقی نمی کند آنجایی که مولا یک چیزی را واجب کرده می توانید بگوئید ترکش هم حرام است نسبت هم نسبت حقیقی است نه مجازی آنجایی که مولا یک چیزی را حرام کرده می توانیم بگوئیم فعلش هم واجب است نسبت هم نسبت حقیقی است . یک تحقیقی را مرحوم آقای خوئی در کتاب محاضرات دارند در جلد سوم صفحه 45 ایشان آمده اند یک مقام ثبوت و یک مقام اثبات درست کرده اند که این بیان ایشان روحش بر می گردد به این بیانی که ما آمدم قبل گفتیم و دیگر مطلب اضافه ای ندارد. پس نظریه اول بحثش گذشت .

2- نظریه دوم:

این است که می گویند امر به شیئی متضمن نهی از ضد عام است امر به شیئی دلالت بر نهی از ضد عام به دلالت تضمین قائل این نظریه مرحوم صاحب معالم است.

دلیلی که صاحب معالم آورده این است که گفته است که وجوب یک ماهیت مرکب است وجوب یعنی «طلب الفعل مع المنع من الترك»؛ وجوب یک ماهیت مرکب است دارای دو جزء است جنس و فصل دارد جنسش عبارت از طلب الفعل است فصلش عبارت از منع از من الترك این منع من الترك همان نهی از ضد عام است پس در معنای وجوب نهی از ضد عام وجود دارد.

اشکال مرحوم آخوند خراسانی

مرحوم آخوند در کفایه به این نظریه معالم اشکال کرده و مجموعاً مرحوم آخوند دو مطلب در رد این نظریه صاحب معالم عنوان فرموده.

1- مطلب اول:

فرموده وجوب یک ماهیت مرکب نیست وجوب یک ماهیت بسیط است حالا چرا؟ چرا را در کفایه ذکر نکرده ولی بنده آن را عرض می کنم.

2-مطلب دوم:

مرحوم آخوند فرموده است که وجوب یک مرتبه اکیده از طلب است. مرتبه اکیده از طلب را وجوب می گوئیم. حالا در مورد این دو تا مطلب باید مقداری بحث شود. اما اینکه ایشان فرموده است که وجوب عنوان بسیط را دارد برای این است که وجوب یک حکمی از احکام است و حقیقت حکم یا شوق است یا بالاتر از شوق است که به عنوان اراده است و یا نه شوق است و نه اراده، بلکه وجوب یک حکم انتزاعی و اعتباری عقلایی است اگر ما آمدم گفتیم وجوب شوق است یا اراده است، شوق و اراده عنوان اعراض نفسانیه را دارد و اعراض در جای خودش ثابت شده که عنوان بسائط را دارد. اصلاً شاید به عنوان یکی از قواعد مسلم فلسفه باشد که اعراض کلها بسائط بسیطه جنس و فصل ندارد ما برای عرض نمی توانیم بگوئیم که جنسش این است فصلش این است عنوان بسیط را دارد اگر ما حقیقت وجوب و حکم را عبارت از شوق و اراده گرفتیم چون شوق و اراده عرض هستند عرض عنوان بسیط را دارد.

پس این وجوب یک عنوان بسیط را دارد وجوب ماهیت مرکبه ندارد اگر ما بیائیم بگوئیم وجوب و حکم یک عنوان انتزاعی و اعتباری عقلایی است یعنی وقتی مولى می گوید صل، عقلاً می آیند و از این صل وجوب را انتزاع می کنند و اعتبار می کنند و در باب اعتباریات می رود و باز در جای خودش گفته اند اعتباریات هم از عناوین بسیطه است. یعنی مولى لزوم یک عملی را بر ذمه عبدش اعتبار کرده است و اعتبار کرده عبدش این عمل را انجام بدهد این اعتبار مولى یک امر بسیطی است یک امر مرکبی نیست و بلکه به قول مرحوم اصفهانی اعتبارات در بساطت اشد از اعراض هستند برای این که عرض جنس و فصل خارجی برایش معنا ندارد ولی جنس و فصل عقلی می تواند برایش درست کنند اما اعتباریات جنس و فصل عقلی هم ندارند لذا روی این حساب گفتند اعتباریات بساطتشان اشد از اعراض است. ان دلیل بر مدعای اول مرحوم آخوند که ایشان در رد نظریه معالم می فرماید:

اینها عنوان بسیط را دارد اما مدعای دوم مرحوم آخوند طبق نظریه مشهور دارد حرف می زند مشهور می گویند: «لا فرق بین الوجوب والاستحباب فی الطلب الا فی المرتبة». وجوب طلب است استحباب هم طلب است، اما مرتبه طلب در وجوب بالاتر و اقوی است از مرتبه طلب در استحباب حالا آیا این دو مطلب مرحوم آخوند هم مطلب اول و هم دوم درست است یا نه؟ بعداً ذکر می شود.

و صلَّى الله علی محمد و آله الطاهرين